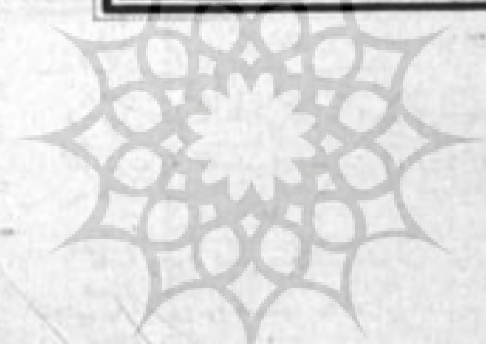




حجه الاسلام
سید احمد خمینی

موضع امام در برابر منافقین



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اعدام کنند نوشتند که اینان آدم های
متدین و حافظین قرآنند آنها را بکشید .
در این موقع این سؤال برای همه بود که
کسی که در راس مبارزات است یعنی امام
چرا کلمه ای در باره اینان نمی گوید . من از
این باب نام همه را در ناپید مجاهدین
بردم تا معلوم شود حنیف نژاد و میهن
دوست و سایرین را از منافقین نمیخواندند
آنها را نماز شب خوانانی معرفی کرده بودند
که یکی از بزرگان امروز ایران من را در تهران
خواست و گفت شنیده ام میخواهی نجف
بروی گفتم آری گفت با آقا بگو اینان حکومت
را میگیرند و شما ناچار آنها را ناپید
می کنید ولی ناپید شما دیگر دبر شده است

صورت گرفت جاذبه آن موجب شد تا
روحانیون دست اندرکار مبارزه علیه رژیم
از آنان ترویج کنند و بعضی ها پا را فراتر
گذاشته و کمک مالی میکردند و بعضیها پارا
فراتر گذاشته و عضو شدند . دیگر در هر
محلی نام آنها بود و ترویج خوبی آنها و
تدین و تقویشان حضرت آیه الله العظمی
آقای منتظری و آیت الله طالقانی و آقای
هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه ای و سایر
دوستان از کوچک و بزرگ همه تعریف
میکردند و تمجید این داستان ادامه پیدا
کرد و کار بجائی رسید که مراجع عظام هم
بنفع آنان اعلامیه دادند البته آقایان
مراجع موقعی که بعضی از آنها را میخواهند

من - موضع امام در مقابل منافقین ،
بنی صدر و لیبرالها چیست ؟
ج - مسئله موضعگیری امام در مقابل
منافقین چیزی نیست که مربوط به بعد از
انقلاب باشد ، این رشته سر دراز دارد .
ناچارم کمی عقب برگردم . زمانی که
مجاهدین خلق علیه شاه دست بمبارزه
سلحانه زدند ، بعلت اینکه کاری بود که تا
آن موقع سابقه نداشت ، برای مبارزین چه
روحانی و چه غیر روحانی جالب بود تا
آزور هر چه بود اعلامیه بود و سخنرانی ،
مبارزه بشکل سلحانه آن هم بصورتی
سازمان یافته و تشکیلاتی نبود . وقتی سرو
صدای مجاهدین بلند شد و یکی دو عملیات

پس تا دیر نشده است آنها را نایب کنید .
 گفتم چشم و رستم و با امام گفتم و اسام
 سکوت کردند . آری آنان را اینگونه معرفی
 کرده بودند و افراد مذکور آنان را نایب
 میکردند ولی تنها و تنها نه امام نایب
 کردند و نه برای آنان بول دادند و نه
 حاضر شدند کلمهای در باره آنان بگویند .
 از امام در این زمینه سؤال کردم فرمودند
 " من کتابهای ایشان را خواندم دیدم
 اسلامی نیست و انحراف دارد لذا نایب
 نگردم . "

اینجا این سؤال پیش می آید که این
 کتابها را که همه خوانده بودند در قسم و
 تهران و مشهد و سایر شهرها همه مبارزین
 چیز فهم خوانده بودند پس چه شد که آنها
 هیچ نگفتند و نایب کردند و بول دادند .
 بعقیده من آنان دست بکاری میزدند که
 بقیه حاضر نبودند لذا جذب حرکات
 مشهورانه آنان شدند و انحراف آنها را از
 مکتب یا متوجه نمیشدند و یا چیزی که مهم
 باشد تلقی نمیکردند . ولی امام چه امام
 که خود سبیل شجاعت است جذب حرکات
 آنان نشدند و با دقت و تمیز بینی با اعتقادات
 آنان برخوردی ابدی و لژیونیک کردند آنرا
 مطابق با آنچه خود یافته بودند ندیدند
 لذا حاضر به هیچگونه عملی نشدند .

من بعید می دانم که اولی های آنان بهتر
 از آخری هایشان باشند همه از یک قماشند
 اقتصاد ساده را که در بست یک اقتصاد
 مارکسیستی است مگر چه کسانی نوشتند
 همان اولی ها . شناخت را مگر چه کسانی
 نوشتند همان اولیها اینکه آنها خیلی
 متدین هستند و چه هستند و چه هستند
 برایشان در آورده بودند . از طرفی چون
 مارکسیستها خدا را قبول نداشتند اینها

میگفتند خدا هست و نماز هم میخواندند
 سردمداران مبارزان روحانی همین را قبول
 کردند و تبلیغات بنفع آنها شروع شد .
 پادم است امام فرمودند :
 آقای دعائی آمد پیش من و گریه کرد که
 ولو چند کلمه از ایشان تأیید کنید .
 البته خود برادر عزیز و مبارزم دعائی
 هم این را بارها گفته است ، آقای مطهری
 شهید بزرگوارمان و آقای منتظری و طالقانی
 که برای امام نامه نوشته بودند که تأیید
 کنید ولی چون امام ، امام است زبر بسار
 تعریفهای زیاد همه ترفند و در این موضوع
 هم مثل سایر موضوعات خود تصمیم گرفتند
 و برای همه افتخار آفریدند .

این یک دوره . دوره بعد از ۵۴ که دیگر
 معلوم بود همه برگشتند ولی باز اسام
 کلمهای فرمودند تا از پاریس آمدم . در
 قم مجاهدین خواستند با امام ملاقات کنند
 حضرت امام فرمودند :
 " اصول الدین خود را بنویسید و بعد
 بیایید . "

در این موضوع لطافت بسیار ظریفی
 خوابیده است و آن اینکه مثل اینکه اسام
 آنرا سلطان نمی داند و فرموده اند اول
 اصول الدین خود را بنویسید و بعد ملاقات
 کنید .

آنها نوشتند بعد امام فرمودند باید هر
 روز نامه ها چاپ کنید آنها چاپ کردند
 وقتی خدمت امام رسیدند امام آنها را
 خیلی نصیحت کردند که دست او این کار
 هایتان بردارید و مانند سایرین باشید و
 الا روزی که احساس کنم کاری بر خلاف
 می کنید مردم معرفتان می کنم . حضرت
 امام در آن جلسه حجت را با آنها تمام
 کردند . دیری نپایید که آنها با از کلیم
 خود بیرون گذاشتند و امام هم بمردم
 معرفتان کردند . امام آنها را آمریکائی
 میدانستند که میخواهند در ظاهر بروسه
 بگویند با نمائیم .

اینها از خطرناکترین عناصری هستند که
 انقلاب ما با آنها روبرو بوده و هست امید

وارم برادران سپاه روزی همه آنها را دستگیر
 نموده و جزای اعمالشان برساند . این
 آمریکائیهای روسی بهترین افراد ما را
 کشتاند و هنوز هم که هنوز است دست
 بردار نیستند ، آنها بهشتی عزیز و محمد
 منتظری و دستغیب و مدنی و باهنر و رجائی
 و صدوقی و صدها افراد ارزنده ای چون
 ایشان را کشتند ، اینها به هیچکس رحم
 نمیکنند حتی اعضا خودشان . اگر روزی
 عضوی از اعضا آنان سؤالی داشته باشد
 اول به او احتضار می کنند و بعد جواب سؤال
 او را با کلوله می دهند ، مگر شریف واقفی و
 صدیقه لیاف را همینها نکشتند . بیگاریها
 و اینها هیچ فرقی در آدم کشتی ندارند .

بحمدالله امروز چهره کریمشان بر مردم
 ما روشن شده است و اگر بعضی ها ابیاهی
 داشتند بانوع قتلها و کشتار و بعب گذار بیهای
 آنها که بی گناهان را می کشتند ابیاهان
 برطرف شده است خداوند دلیل و خوارتر
 نان کند . ولی مردم ما باید توجه داشته
 باشند که آنها هنوز تمام نشده اند و باید
 همانگونه که امام فرموده اند با هوشیاری
 کامل مواظب رفت و آمدهای مشکوک باشند ،
 باید دادگاههای انقلاب در مقابل آنها
 کوتاه نیایند .

ایشان رباکارانه بهر وسیله ای که میشد
 میخواستند خودشان را به امام نزدیک کنند
 از هر دری وارد میشدند . مثلاً برای امام
 نامه مینوشتند ولی وقتی دیدند امام جواب
 آنها را نمی دهند بمن مینوشتند ، وقتی
 دیدند من جواب نمی دهم از دیگران دست
 بردار نبودند . در ابتدا امام میخواستند
 آنان را هدایت کنند در این زمینه تلاشها
 شد ولی فایده نداشت آنها از اجانسب
 الیام میگرفتند .

بنی صدر هم چیزی شبیه منافقین بود با
 این تفاوت ، که نه امام ماهیت کتبش را
 میشناختند و نه مردم ، لذا در مناصب
 مهم مملکتی هم قرار گرفت . ضربهای که
 کشور و انقلاب از بنی صدر خورد کمتر از
 ضربهای نبود که از مجاهدین خورد . بنی-

صدر با خارج و داخل ساخته بود تا انقلاب اسلامی ای را که امام و امت قبول داشتند از بین ببرد. او به اسلام فقاقت عقیده نداشت، او هم به اسلامی معتقد بود که منافقین معتقد بودند یعنی تا آنجا که با فکر آنها جور درآید اسلام درست است از آن پس نه. امام هم زمانی که فهمیدند او دارای چه نوع تفکراتی است فاتحهاش را خواندند و مردم را از شرش یعنی شرا میگرداند و دست نشانگان آن راحت کردند.

بنی صدر با تمامی ضد انقلاب در داخل و خارج ساخته بود او میکوشید تا همه آنها را متحد کند تا امام و یارانشان را از بین ببرد. او تلاش میکرد بهر وسیله‌ای که شده است حکومت کند حال استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی ای که مردم برای آن شهید شدند چه میشود؟ هر چه میخواهد بشود؟ موضع گیری امام در مقابل بنی صدر را به سه دوره میشود تقسیم کرد:

دوره اول که امام سعی داشتند او را برای راست هدایت کنند، چون همه گمراهان، در ضمن ماهیت نحس او را هم نمیشناختند لذا در اعلامیه‌هایشان در سخنرانیهایشان از او تعریف میکردند و هر وقت خدمت امام میرسید او را تشویق میکردند و نصیحت میفرمودند.

دوره دوم که دورهای بس سخت بود که با امام و امت بسیار سخت گذشت، دورهای است که ماهیت آمریکائیش بر امام روشن شده بود. بر امام روشن شده بود که او با منافقین ضد خدا و انسان و انسانیت ساخته است و برای نابودی جمهوری اسلامی حاضر است با تمام اشرار دست برآوردی دهد و از تمام نیروهای اجنبی کمک گیرد. در این دوره مسئولیت امام خیلی سنگین بود از طرفی افراد فهمیده و کاردان می‌آمدند که این خائن دارد بلای بی‌سری ایران می‌آورد که شاه‌نیاورد ما است از طرف دیگر بعثت تعریفهای امام، او مقبول عامه شده بود. در این دوره امام شروع کردند به گفتن و تشریح کردن مواضع ضد جمهوری

مثلا اینکه هر کس قوه قضائیه را تضعیف کند خائن است، هر کس مجلس و دولت را تضعیف کند آمریکائی و خائن است. خوب چه کس و یا کسانی تضعیف میکردند معلوم است. امام مردم را میباید میکردند تا خود صغری و کبری را بچینند و نتیجه بگیرند. کم کم مردم روشن شدند و مقصود امام را فهمیدند. وقتی امام مردم را روشن کردند آنوقت کار را تمام کردند. بقدری امام خوب و عالی پیش رفتند که بعقیده من از عهده هیچ کس این گونه برخورد برنمی‌آمد. دوره سوم هم که با یکی دو سخنرانی صریحا او را بر مردم معرفی نمودند.

امام در مقابل لیبرالها هم موضعی چون بنی صدر داشتند به دولت موقت نگاه کنید این دوره‌ای است که امام از آنان شناختی نداشتند. امام شناخت نداشتند خوب حق داشتند برای اینکه در طول مبارزاتشان با آنها محسور نبودند امام کی آنها را می‌شناختند و از مواضع فکری آنها اطلاعی داشتند؟ در اینجا این سؤال است که چرا آنها را می‌شناختند صریحا با امام نگفتند که اینان دارای چه دیدگاه‌هایی هستند؟ جواب این سؤال روشن است اول آنها هم افراد دولت موقت را نمی‌شناختند و یا اگر میشناختند اوضاع اول انقلاب بصورتی بود که نمیشد غیر از این تصمیم گرفت. آنها چهره‌های شناخته شده‌ای بودند که مردم آنها را قبول داشتند ولی این نباید درست باشد برای اینکه در ابتدا هم مثل حالا امام هر کس را انتخاب میکردند مردم قبول میکردند. خوب شرایط بصورتی بود که پیش آمد آنچه نباید پیش می‌آمد. رئیس لیبرالها بنی صدر بود و موضع امام در مقابل بنی صدر هر چه بود در مقابل لیبرالها هم همان است



گفتیم موضع امام در مقابل بنی صدر هر چه بود در مقابل لیبرالها هم همان است و اکنون مناسب است در باره

لیبرالیسم و لیبرال بحث نمائیم و آنگاه موضع امام را در قبال آنها بیان کنیم.

لیبرال: طرفدار آزادی: آزادی خواه: (فرهنگ معین)

لیبرالیسم: نظریه طرفداران آزادی در مقابل سوسیالیسم و رهبری دولت قرار دارد

۲- اختصاصا فرضیه‌ای که طبق آن دولت نباید در روابط اقتصادی افسرادو اشخاص طبقات جامعه ماملت دخالت کند: (فرهنگ معین)

ریشه لاتینی لیبرالیسم بمعنای نظریه یا سیاسی است که خواهان حفظ درجانی از آزادی است در برابر دولت و باارگان - های دیگری که سلب کننده و بخطراندازنده آزادی است. لیبرالیسم میگوید مردم نمی‌توانند خودسرانه عمل کنند بلکه باید تابع قانون باشند و قانون باید از آنها حمایت کند و در امور کلی و عمومی مردم باید از طریق مجلسی بر دولت نظارت کنند: یعنی درست مثل وضع خیلی از کشورها که مردم با انتخابات خود نمایندگانسی را انتخاب می‌کنند که آنها بر دولت نظارت می‌کنند که اگر قدم کج گذاشت به حسابشان برسند.

در زمینه فلسفی به نظریه جان لاک انگلیسی میرسد. که دارائی، زندگی، سلامت و آزادی هر کس محفوظ است و هیچ کس حق تعرض به اینها را ندارد. در زمینه اقتصاد و اندیشه‌های اقتصادی لیبرالیسم چیزی در مقابل سوسیالیسم است یعنی مقاومتی است در برابر تسلط دولت بر حیات اقتصادی، حتی لیبرالیسم اقتصادی مخالف محدود کردن تجارت با مالیات بر واردات است یعنی هر کس هر کاری که توانست بکند. البته به اصول لیبرالیسم ضدمه نزند و بطور کلی منکر مداخله ضرر آور دولت در تولید و توزیع است. پس باین معنا باید توجه کنیم که لیبرالیسم بر فردگرایی تکیه دارد در مقابل قدرت دولت. البته چه دولتی بعدا می‌آید ولی همین اندازه باین مطلب اشاره کنیم که

چون بورژوازی تنها از طریق بیکار برضد دولتهای مطلقه پلیسی و نظامی می توانست مکان خوب اجتماعی کسب کند مجبور بود بر فردگرایی اصرار ورزد و این موضوع را در فلسفه لیبرالیسم و اقتصاد آن می توان دید دولت قبل از ظهور لیبرالیسم چیزی نبود نماینده خدا و هر کاری که دلش میخواست می کرد و بقیه هم می بایست گوش بفرسان پادشاه و یا دولت که نمایندگان خدا بودند باشند لیبرالیسم مکتبی شد که هر فرد را آزاد دانست و گفت زیر بار آنچه آن دولت می نماید رفت .

از نظر اقتصادی معتقدند که هر فرد خود صاحب اختیار منافع اقتصادی خویش است و وظیفه دولت بر طرف کردن موانعی است که بر سر راه نظام طبیعی از این نوع قرار میگیرد و دولت هم نماینده مردم است نه خدا و باین نتیجه رسیده بودند که بر اساس قوانین طبیعی هرگاه اقتصاد بر آن صورتی که ترسیم کردیم رها شود در نهایت در جهت رفاه عموم گسترش خواهد یافت به شرط این که سعی هر فردی در جهت کسب سود برای خودش باشد و با دیگران تباہی نکند (یعنی تحت شرایط رقابت آزاد) لیبرالیسم معتقد است در این صورت رفاه عموم به بهترین وجه تأمین میگردد . ولی این شرایط تنها هنگامی فراهم می آیند که هر عرضه کننده ای خود تولید کننده باشد یا عبارت دیگر هر کارگری خود مالک وسائل تولیدش باشد . پس باید توجه داشت که اقتصاد لیبرالیستی فرض خود را بر وجود جامعه ای از تولید کنندگان کوچک قرار می دهد البته قدرت اقتصادی هر صاحب کالائی را در محدوده نظامی وسیع فرض می کنند که در آن نظام هیچ فرد نمی تواند کوچکترین تأثیری در مکانیسم قیمت داشته باشد و لذا هیچگاه قادر نخواهد بود به عنوان قدرتی عرض اندام کند و بر سایر صاحبان کالا مسلط گردد و با اصطلاح کار را با آنجا بکشاند که دیگر ارگانها و کارخانجات باور شکست شوند و یا

جذب آن و بعد نیروئی گردند که مثلا در آمریکا رئیس جمهوری ، تعیین کنند لیبرالیسم معتقد است که الزاماً تحت چنین شرایطی تعادل بین عرضه و تقاضا یعنی یک اقتصاد سالم بوجود می آید .

موضع لیبرالیسم در مقابل مسائل اقتصادی درست مشابه موضعی است که در مقابل دولت و مسائل سیاسی دارد یعنی لیبرالیسم جهشی است در مقابل اعتقاد به این که دولت نماینده خداست . در اثر مبارزات بسیار مشروعیت دولت را بعنوان نماینده خدا و قدرت بلاواسطه آسمانی آن گرفتند و گفتند نه ، شما هم مثل ما هستید فقط مردم شما را تعیین میکنند تا بر کارها نظارت داشته باشید در این جا مسوردی نمی بینم که بیشتر وارد بحث شویم ولی همین اندازه بدانیم که تقریباً در مقابل لیبرالیسم سوسیالیسم است .

اما سوسیالیسم که معتقد به قدرت دولت است برای اینست که همه بدبختیها را در فرد گرایی و انباشته شدن ثروت فرد که بر اثر آن قدرت سیاسی را بدستبال دارد میدانند به همین جهت است که هدف در سوسیالیسم مالکیت با نظارت جامعه بر وسائل تولید ، سرمایه ، زمین ، اموال می باشد و ادارات آنها به دفع عموم است . البته اختلاف در این مکتب از همین جا سرچشمه میگردد زیرا مالکیت و نظارت یک امر وسیع و کشداری است که چد و مرز قابل شناسائی نیست و یا شناسائی آن بسیار مشکل است بطور کلی مهمترین مسئله ای که در سوسیالیسم می توان نشان داد که تمام افراد معتقد باین مکتب ، آن را قبول داشته باشند تقدم جامعه و منافع عمومی بر فرد و منافع فردی است درست در مقابل اندیویسم و آلیزم : که سعادت فرد را غایت عمل اجتماعی و زندگی می شمارد و این دسته میگویند سرانجام سودجویی فرد به سود جوئی جامعه کشیده میشود و اینان مخالف نظارت نا محدود دولت بر امور اجتماعی می باشند مخفی نماند که پیدایش مارکسیسم

در نیمه قرن نوزدهم نقطه تحول بسیار بزرگی در اندیشه سوسیالیستی است زیرا تمامی دستجات و جنبشهای سوسیالیستی با تفاوتی تحت تأثیر این مکتب قرار گرفتند سوسیالیستها می گویند فرد عضو جامعه است نه در مقابل جامعه و این موجب شد تا مکاتب مختلفی بوجود آید از آنارشیزم و سندیکالیزم تا سوسیالیسم چه دموکراتیک آن و چه مسیحی آن که از بحث خارج میشویم اما آنچه همه اینها را تحت تأثیر قرار داده است مارکسیسم است که عنوان سوسیالیسم علمی را یدک میکند . حال که از لیبرالیسم به سوسیالیسم کشیده شدیم این جمله را هم عرض کنم که سوسیالیسم لیبرال معتقد به لزوم کنترل وسائل تولیدی است ولی در امر توزیع محصول ، کنترل را باطل می داند یعنی از حرف اولشان برگشتند اینها لیبرالهای چپ هستند چرا که در اول آزادی را مادم که بغیر ضرر نزنند جایز میدانستند ولی سوسیالیسم مارکسیستی معتقد به کنترل وسائل تولید و توزیع است و ما شاء الله تا دلشان بخواهد سوسیالیسم ثنوقات دارد این را فراموش نکنیم که آنچه بعنوان دولت قبل از لیبرالیسم مطرح بوده است با آنچه که بعنوان دولت در سوسیالیسم مطرح است و یا بهتر است بگوئیم آنچه را که لیبرالیستها بعنوان دولت زیر بارش نمیبرفتند با آنچه را که سوسیالیسم در بست خودش را در اختیار دولت قرار میدهد زمین تا آسمان فرق می کند . داستانی بدهم آمد بد نیست که بگویم :

یکی از دانشمندان بزرگ اروپا مسیحی بود بعد از مدتی متکر دین و دیانت و خدا و پیغمبر شد که قهراً کشیش و اهل محل از او رنجیدند و او به اتحاد خود باقی بود و مطالعه میکرد و پسر از چند سال دو سه سال مسیحی شد کشیش خوشحال آمد منزل دانشمند مسیحی شده که الحمد للهِ بدینمان برگشتی خیلی بد بود اگر مشرک می سردی تبریک عرض می کنم من می دانستم بالاخره

بخودمان برمیگردی تو آدمی نبودی که دست از مسیحیت بکشی از چهره نورانیت پیدا بود و هست !!! که خدا بالاخره ترا هدایت خواهد کرد دانشمند مذکور همینطور گوش میکرد آخوش به گشیش گفت پدرجان تو اگر بخواهی مسیحی ای که من شدم بشوی یک دوره ۸ ساله کفر لازم داری من از دین تو و معتقدات تو عبور کردم و تکامل یافته رسیدم بکفرم وبعد تکامل پیدا کردم و حالا رسیده ام به آنچه که مسیحیون واقعی می گویند . حال دولتی را که لیبرالها علیه آن شوریدند با دولتی را که سوسیالیستها خود را در اختیار آن قرار می دهند یک چنین فرقی دارد زیرا در سوسیالیسم و بهتر است بگوئیم در مارکسیسم وضع دولت بدین گونه است که پرولتاریا پس از بدست گرفتن قدرت برای عبور از مرحله جامعه طبقاتی به جامعه بدون طبقه رژیم سیاسی به وجود خواهد آورد به نام دیکتاتوری پرولتاریا که در آن قدرت سیاسی در دست یک طبقه منحصر یعنی پرولتاریاست پرولتاریاها پس از انتقال مالکیت و وسائل تولید از افراد به دولت و حذف همه طبقات استثمار کننده خود نیز بعنوان طبقه از میان خواهند رفت و بدنبال آن همه پدیده های طبقاتی از میان خواهند رفت و مبارزه انسان با انسان تبدیل میشود به مبارزه انسان با طبیعت . با عرض معذرت که الکلام بجز الکلام گردید برگردیم به لیبرالیسم مورد بحث لیبرالیسم بدو شعبه لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی تقسیم میگردد . پس همانطور که آوردم لیبرالیسم سیاسی عبارت است از آزادی فکر و منطق عمل فرد تا آنجا که منافی آزادی دیگران نباشد و طرفداری از اصالت فرد و همینطور لیبرالیسم اقتصادی یعنی فرد آزاد است هر معامله ای را انجام دهد بدون اینکه هیچگونه کنترل سیاسی و دولتی او را محدود کند . واضح است که این آزادی بدون در و پیکر در هر جامعه ای که فرض شود قابل دوام نیست معلوم است که عدای

با ارتباط با دست اندرکاران و سردمداران می توانند معاملات بزرگ را در دست گیرند و هرکاری که دلشان بخواهد بکنند این عمل کم کم موجب میشود که سر و صدای عدای درآید و بفکر کنترل بیافتند و کنترل هم بدین صورت که کارخانجات و سازمانهای بزرگ تجاری را دولت زیر نظر بگیرد قهری است که این موجب میشود عدای با این وضع مبارزه کنند زیرا منافعتشان بخطر میافتد لذا در اینجا دودسته بوجود میآید یکی آن دسته که میخواهند حالت قبل را حفظ کنند که لیبرالهای محافظه کار نام میگیرند و عدای هم چپ روی مختصری می کنند که لیبرال سوسیالیست نامیده میشوند باز این اجتناب ناپذیر است که وقتی لیبرالیسم سوسیالیسم بر کل یا جز جامعه ای حاکم شد لیبرالیسم سیاسی بخطر خواهد افتاد چرا که دیگر اجازه نمی دهند که هرکسی هرچه دلش خواست بگوید و بپوشد چه مایل بود اعتراض نماید . قهری است که لیبرال محافظه کار محدود آزادی عمل سیاسی خود را خیلی وسیع میداند و هم چنین دایره کارهای اقتصادی را باندازه قدرت فرد در مبارزات تجاری میدانند ولی یک لیبرال سوسیالیست هرگز وسعت عمل سیاسی خود و دیگران را بآن اندازه نمی داند در اینجا است که در اصل اینکه در چه محدودیتهای آزادی موجب زیان دیگران نمیشود بحث میان میآید . واضح است که اختلاف بسیار میگردد و محافظه کار دایره آزادی غیر مضر بدیگران را تا خدا میکشاند ولی دسته دیگر این را قبول ندارند باز در این جاست که باید در اصل مفهوم لیبرالیسم سیاسی بحث کرد چرا که با روشن شدن آن تا اندازه ای میشود محدود لیبرالیسم اقتصادی را در دو حالتش بررسی نمود . خوب حالا این آقایان ایرانی که معروف به لیبرالها شده اند چه میگویند آیا اینها میگویند که باید آزادانه مجلسی درست نمود که ناظر بر کار دولت گردد و همه آزادند و محدود آزادی آنان بآن اندازه است که

بدیگران لطمه وارد نیاید این که چیز بدی نیست مگر الان جمهوری اسلامی این را نمی گوید نه آقایان آزادی را در محدودند ای میگیرند که در تعارض مستقیم ورود رو با اسلام است .

مثلا فرد آزاد است مشروب بخورد . بآن اندازه هم بخورد که بهیچ کس ضرر نزنند درست مثل کسی که در کنار خیابان بستنی میخورد در اینجا اسلام میگوید این حرفها نیست طرف را بیاورید جلوی جمعیت و حدش بزنید . اگر کسی دزدی کرد و بسا بینه ثابت شد شکی نیست که باید حدش جاری شود ولی لیبرالها چه میگویند . میگویند اگر صاحب مال گفت ای بابا حالا دیگه بخشیدش . ولس می کنند علاوه بر این اصلا بچه مجوزی در مقابل دزدی دست قطع کنند دهید که صریحا گفتند و بسا لایحه قصاص حمله کردند . و در این مسئله که چه موقع وقت جاری شدن حدود اسلام است بحث نکردند بلکه اصولا مجازات را غیر متناسب با عمل انجام شده میدانستند و میدانند . مقصود همین هائی است که مسلمان هستند و معروف به لیبرال . پس بعضی از لیبرالها مقداری از احکام را قبول ندارند و میگویند این مال هزار و چهارصد سال قبل و در جامعه حضرت رسول بوده است . یک موقع است بحث میکنند که ما قبول داریم که حد دزد چیست و حد زنا چه و حد شرب خمر چه و بقیه حدود را مو بمو آنچه در قرآن و روایات آمده است قبول داریم ولی امروز را روزی نمی دانیم تا این حدود جاری شود . ولی یک موقع است که میگویند این حدود با عاطفه سازگار نیست خوب شخصی که احکام اسلام را مال هزار و چهارصد (۱۴۰۰) سال قبل می داند صریحا میگوید اسلام جواب احتیاجات جامعه امروز ما را نمی دهد و با میگوید اسلام احکام خشن و زننده ای دارد و با روح انسان سازگار نیست خوب واضح است موضع امام در مقابل اینها چیست قبلا هم گفتم ولی نمی دانم بچه مناسبت به این دسته لیبرال گفتند .